

تلفیق روشهای کمی و کیفی در پژوهش ارتباطی و رسانه‌ای

نوشته کلاوس برون یسن
ترجمه اسماعیل یزدان پور

مقدمه

یک قرن بر خورد گاه شدید میان نظریه های علم، مجموعه ای از دو گانه های مفهومی را برای پژوهش در حوزه رسانه ها و ارتباطات به یادگار گذاشته است؛ دو گانه هایی که این حوزه را به دو جبهه متقابل و مرزها و ائتلافهای درونی تقسیم کرده است. با آن که مطالعات انجام گرفته بر روی روند خود پژوهشها نشان داده است که الگوهای ارائه شده در کتب درسی به ندرت در محیطهای پژوهشی و آزمایشگاهی اثبات می شوند (برای مثال هکینگ، ۱۹۸۳ تا تور، ۱۹۸۶). این برداشتها پیامدهای مهم و گاه ناخواسته ای در فهم و شناخت سنتهای پژوهشی از خویش و دیگری داشته است. برداشت مبنی بر تفاوت بنیادین، پاسخهای بسیار متفاوتی را برانگیخته است: از "امپریالیسم" یعنی تلاش برای تابع و مطیع سازی دیگران و مشروعیت زدایی از دیگر رویکردها، تا "آپارتاید" یعنی تلاش برای حفظ جهان بینی خود از طریق ایزوله کردن آن در برابر دیگران (یسن، ۱۹۹۵، صص ۵-۱۴۱).

این مقاله، طرح کلی همگراییهای کنونی و جاری در عرصه پژوهش را ترسیم می کند و مثالهایی از امکان جمع انواع مختلف مطالعات تجربی رسانه ها ارائه می دهد. این مقاله، دو گانه های مفهومی پیشین درباره پژوهش کمی و کیفی را پشت سر گذاشته و در ابتدا این دیدگاه فروتنانه را ارائه می دهد که هر یک از این دو جریان عمده پژوهشی، نقاط قوت خاص خود را دارند و می توانند به صورت موازی یا یکدیگر

حرکت کنند. آن‌گاه، برای مقایسه‌ای دقیق‌تر، صورتها و سطوح مختلف "تحلیل" شده و در نتیجه، مفاهیم متفاوت "روش" و "روش‌شناسی" از یکدیگر تفکیک خواهند شد. سپس، نسبت روشهای مختلف تحلیل با دو صورت اصلی استنتاج یعنی استقراء و قیاس آشکار خواهد شد. صورت سومی هم با عنوان استنباط به این دو افزوده شده است. حضور هر یک از این صورتها در پژوهشهای کمی و کیفی رسانه‌ها، با ذکر مثالهایی توصیف خواهد شد؛ بدیهی است که در این راه، ناگزیر به بازاندیشی معیارهای اعتبار و روایی خواهیم پرداخت. این مقایسه‌های مختلف، الگوی واقع‌گرایانه‌ای از علم را برمی‌انگیزد که می‌تواند سنتهای مختلف پژوهشی را با هم سازگار کرده و یک جا جمع کند. در آخر، با ملاحظه نیاز به مطالعات بیشتر، سه راه انضمامی برای ترکیب روش‌شناسیهای کمی و کیفی ارائه خواهد شد.

روش‌شناسی	
تکرار	رویداد
آزمایش	تجربه
اندازه‌گیری	تفسیر
تولید	فرایند
نظریه علم	
قانون	وقایع‌شناسی
علوم طبیعی	علوم انسانی
تعمیمی	ایده‌نگارانه
تیین	فهم
خارجی	داخلی
اطلاعات	معنا
شناخت‌شناسی	
ماهیت	تاریخ
علل	اهداف
ابژه‌ها	سوژه‌ها

نمودار ۱- دو پارادایم پژوهش اجتماعی و فرهنگی

از تعارض تا ترکیب

دو الگو

نمودار آفرستی از دو گانه های مفهومی مرتبط با یکدیگر را در بستر پژوهشهای رسانه ها نشان می دهد (برای مطالعه بیشتر به بنسن، ۱۹۹۵، مراجعه کنید). هر یک از این دو ستون وضعیت یک "پارادایم" (کوهن، ۱۹۷۰) را دارند؛ یعنی پیش فرضهای هستی شناختی، معرفت شناختی، و روش شناختی آنها پیرامون واقعیت و شیوه مطالعه آن، با نظم خاصی سازمان دهی شده است (گویا و لینکولن، ۱۹۹۴، ص ۱۰۸). در این مقاله، پیش فرضهای روش شناختی و پیشینه های نظری این پارادایم ها مورد توجه و بررسی قرار می گیرد. (برای مرور اجمالی پارادایمها به کونات و هاوگلاوند، ۲۰۰۰ مراجعه کنید.)

تفاوت میان پارادایمها در سطح روش شناسی، نمودی بارزتر و عینی تر دارد. این نکته مورد اتفاق است که ابزارهای پژوهش کمی، تناسب خاصی با سنجش تکرار رخدادها یا ابژه ها (همچون بیان یک عقیده خاص یا تکرار یک متن خاص) دارد. در سوی دیگر، رویکردهای کیفی یک "تک رویداد" از پدیده ای معنادار را البته با ارجاع به متن کامل آن (همچون روایت یک فیلم یا کاربردهای روزمره رسانه در خانواده) می کاوند. تجربه انسانی با این تعریف که آن را کلیتی تفکیک ناپذیر می داند، شکلی از تفسیر را طلب می کند؛ تفسیری مستمر و همیشگی از عناصر معناداری که بستر آن در جریان تفسیر تغییر می کند و دوباره تعریف می شود.

از سوی دیگر، کلیت تجربه انسانی را می توان به صورت جمع اجزای آن تعریف کرد. به این ترتیب، تجربه انسانی حداقل در سطح کاربردی و عملیاتی، قابل تجزیه و تفکیک بوده و در تجربه های آزمایشگاهی قابل دستکاری است. بافت های این تجربه ها در قالب سنجشها بیان می شوند. در نگاه اخیر است که ادراک کیفی از معنا گاهی عنوان محصول می گیرد؛ ابزار دقیقی که بدون ابهام و ابهام قابل تفویض به دیگر محصولات معنایی در دیگر بافتها و بسترهاست. در سویه دیگر و به صورتی قابل مقایسه، روش شناسیهای کیفی، معنا را بیشتر فرآیندی می داند که به بسترهای متغیر خود وابسته است. این گونه های روش شناختی، به لحاظ تاریخی، ریشه در تلاشهای فلسفه یا تاریخ علم برای ایجاد و تعریف فرآیندهایی برای مطالعه جامعه و فرهنگ دارد. این تلاشها پس از توسعه علوم اجتماعی در اوایل قرن ۱۹ اهمیت مضاعف یافت. یکی از مشهورترین بیانات را می توان در گفتار ویر (۱۹۶۴، ص ۸۱)

یافت که جامعه‌شناسی را در مقام علمی تبیین می‌کند که "تلاش دارد به شناختی تفسیری از کنش اجتماعی برسد تا از این طریق به تبیین علی سیر و آثار آن نائل آید." در این تعریف، بر هر دو وجه تفسیر و علل تأکید شده است. پیشینه بسیاری از مباحثات امروزی در جریان مجادله بر سر روشها در قرن ۱۹ ریشه دارد. مرکز این جریان تفکر آلمانی بود؛ جایی که دو مفهوم تاریخ‌نگار و طبیعت‌گرا از "امر واقع" در زندگی اجتماعی با هم تلاقی داشتند (مروری بر این جریان را در هامر سلی، ۱۹۹۵ ببینید).

از یک سو، می‌توان یک یا چند قانون را جست و جو کرد. امری که در علوم طبیعی محقق شده بود. در این رویکرد، پژوهشگر، روشی تعمیمی اتخاذ کرده و تلاش می‌کند که جامعه را تبیین کند. از سوی دیگر، می‌توان یک یا چند رویداد خاص همراه و متداعی با فلسفه، زیبایی‌شناسی، و دیگر رشته‌های پیرامون "روح انسانی" را مورد مطالعه قرار داد. در این رویکرد، پژوهشگر روش فردی و ایده‌نگارانه اتخاذ کرده و تلاش می‌کند به فهمی از جامعه برسد. با ظهور نظریه اطلاعات و ارتباطات - که مسائل کلاسیک فلسفه را دوباره مطرح کرده است - چند وجه تمایز جدید ظاهر شد. مطالعات رسانه‌ها و ارتباطات یا "اطلاعات" را با نگاهی "بیرونی" و در مقام یک حامل فنی و خنثی تحلیل کرده‌اند یا "معنا" را با نگاهی درونی و در مقام برساخته‌ای همیشه در معرض تفسیر بررسی کرده‌اند.

این عناصر سازنده نظریه علم، از این وجه که به دنبال اسناد پژوهشی هزاران سال پژوهش نیستند، میان پاسخهای حاصل از پژوهشهای تجربی و میدانی و پرسشهای معرفت‌شناختی به ظاهر "ابدی" قرار گرفته‌اند؛ و به همین خاطر، گاه با اخم و ترش‌رویی، به حوزه‌های جدید علمی بازگشته‌اند.

حوزه رسانه‌ها با پرسشهای فراگیر و جدیدی مواجه شده است. از جمله، اینکه آیا فناوری و دیگر جنبه‌های ماده و طبیعت می‌توانند تعیین‌کننده صورتهای خاص ارتباط در درون جامعه و تاریخ باشند؟ یکی دیگر از مسائل همیشگی و تکراری آن است که آیا می‌توان الگوهای تبیینی علوم طبیعی را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در حوزه مطالعات اجتماعی و فرهنگی به کار برد؟ فعالان رسانه‌ها، قانون‌گذاران، و عموم مردم، مقاصد و علائق خود را وارد ارتباط رسانه‌ای می‌کنند. از این رو، طرح این پرسش ضروری است که چگونه - از طریق چه ساختارهای اجتماعی و بسترهای فرهنگی - کنشهای هماهنگ شده با علت و انگیزه آنها منشا اثر می‌شود.

در پایان، پژوهش در رسانه‌ها و ارتباطات در مواجهه با دو گانه بنیادی سوژه و ابژه قرار می‌گیرد. این رابطه هم مشخصه بنیادی ارتباطات و هم شرطی برای پژوهش است. همان‌طور که مفهوم "دیگر

قابل توجه "نزد جورج هربرت مید (۱۹۳۹) نشان می دهد، یک سوژه یا گروه اجتماعی دیگر، ابژه اصلی هر مطالعه ای است. هدف از مطالعات تجربی توصیف، تفسیر، یا تبیین است که ناگزیر از منظر پژوهشگر، اما با ارجاع به مقولات زیربنایی و سازنده نظرگاههای سوژه ها انجام می شود.

تحلیلی مبتنی بر رمزگان و تحلیل مبتنی بر مورد

اولین مرحله از فرآیند رفع گسست ظاهری میان دو پارادایم، بررسی امکان تحقق شکلی از تقسیم کار است. بیشتر پژوهشهای معاصر، حداقل در اصول، بیان می دارند که انتخاب روش، به حوزه یا جنبه مورد مطالعه از ارتباطات رسانه ای و به هدف از پژوهش بستگی دارد - به بیانی دیگر، "چگونگی" پژوهش به "چیستی" و "چرایی" آن وابسته است (کوال، ۱۹۸۷). پژوهشگران چندان در پی توجیه (یا پذیرش) انتخاب مفاهیم خود بر اساس یک روش نیستند. بی شک مسائل متفاوتی از قبیل فرآیندهای تصمیم گیری سردبیری، الگوهای به کارگیری زنان و مردان در رسانه های خبری، ساختار استعاره های به کار گرفته شده در تیترها و سرفصلهای روزنامه ها، پوشش خبری یک رویداد خاص در روزنامه های مختلف، رمزگشایی مخاطبان از بسته های اطلاعاتی و عرضه اطلاعات به آنها، نیاز به رویکردهای متفاوتی دارد. از نگاهی کلی تر، مطالعه هر مرحله خاص از فراگرد ارتباط رسانه ای، برای مثال، دریافت و آثار پیام، به صورت طبیعی در یک روش شناسی خاص قرار می گیرد.

برای کنار هم گذاشتن پرسشهای پژوهشی خاص و روش شناسیهای خاص می توان توجیهی در سطح فرآیندهای واقعی و عینی تحلیل یافت. به صورت کلی، این دو الگورامی توان از روی اتکایشان بر عملیات مبتنی بر رمزگان یا مبتنی بر مورد، از هم تفکیک کرد (فیلدینگ و لی، ۱۹۹۸، ص ۲۷). از یک سو، تحلیل مبتنی بر رمزگان مفروض می دارد که برای مثال، پاسخ یک بررسی رami توان بدون هیچگونه ابهامی به یک مقوله - برای مقاصد تحلیلی - محول کرد. نظر سنجیهای پیش از انتخابات مثال خوبی برای این رویکرد است. ارزش پیشگویانه این نظر سنجی ها ناشی از تعریف دقیق آنهاست: گزینه ها قابل جمع نیستند (یک حزب مشخص، تحریم، مردد) و دیگر آن که کار رای دادن (و پاسخ به نظر سنجی) کار فرهنگی و معارف و مرسوم می است.

از سوی دیگر، تحلیل مبتنی بر مورد حداقل در ابتدا، تلاش می کند از تقلیل پیچیدگیهای اطلاعات به دست آمده - برای مثال از مصاحبه عمقی - اجتناب کند. در عوض، امتداد جریان تعامل با پاسخگویان

رامی توان در جریان تحلیل یافت. در کل جریان پژوهش، مقولات فاهمه و معنا می‌توانند تعریف، شناسایی، تشریح، و باز تعریف شوند. به عنوان مثال، در یک تحلیل مبتنی بر مورد، می‌توان مفاهیم دال بر چیستی "امر سیاسی" در رسانه‌های جدید را بررسی کرده و نسبت آن را با فعالیتهای نهادینه شده سیاسی در نظر پاسخگویان تبیین کرد.

از این رو و از منظری آیین‌نامه‌ای، تحلیل مبتنی بر رمزگان، به مقولاتی وابسته است که در عین بسترزدایی از واحدهای معنایی، آنها را ابهام‌زدایی می‌کند. تحلیل مبتنی بر مورد، به مقولات خود این اجازه را می‌دهد که به صورتی تکراری، اطلاعات لازم را از بستر خود دریافت کرده و بر آن اساس، خود را اصلاح کند. این رویکرد، در کل جریان تحلیل، در تعریف و تعامل واحدهای معنایی در معرض ابهامهای جدی قرار دارد.

یک مسئله خاص که همیشه باعث ایجاد شکاف میان پارادایمها می‌شود، آن است که آیا می‌توان تحلیل‌های مبتنی بر رمزگان را با تحلیل‌های مبتنی بر مورد جایگزین کرد؟ این رویه در مطالعات منفرد، آرمانی به نظر می‌رسد اما به تدریج و با تکامل آن، مخالفت‌های زیادی را بر خواهد انگیخت. بخشی از علت تاکید جریان‌های اولیه علوم اجتماعی بر کیفیت و مطالعه موردی را می‌توان در جست‌وجوی اولیه آن برای "منظری جهانی و کلی" یافت.

در دوره پس از ۱۹۴۵، تحلیل مبتنی بر رمزگان به عنوان هنجاری علمی استقرار یافت. در همین دوره، پژوهش کیفی بیشتر در نقش "مطالعات مقدماتی" و برای آزمایش اولیه رمزگانها و تاحدی طرح نظریه ظاهر می‌شد. از این رو، این پرسش همچنان مطرح بود که آیا پژوهشهای موردی و کیفی، ارزش تشریحی خاص خود را ندارند؟ برای شرح اختلاف‌های انضمامی و واقعی و برای ترسیم دورنمای همگرایی، ضروری است که مراحل و درجات مختلف تحلیل که در هر دو روش کمی و کیفی مشترک است، از همدیگر جدا شوند.

شش سطح تحلیل

نمودار ۲ اوایش سطح تحلیل را در رابطه با مراحل مختلف برنامه‌ریزی، اجرا، مستندسازی، و تفسیر یک پروژه تجربی نشان می‌دهد. در اینجا، سطوح بر اساس "گفتمانها" یا ابزارهای نمادین آنها توصیف می‌شوند: کاربردهای اجتماعی مختلف زبان، نمادهای ریاضی، نمودارهای تصویری، و دیگر

ابزارهایی که در جریان پژوهش به کار گرفته می شوند.

۱. ابزار تجربی تحلیل چیزی جز گفتمانهای روزمره و نهادین منبعث از تعامل اجتماعی مرتبط با رسانه نخواهد بود. مواد خاص، طیف گسترده‌ای از یادداشتهای سازمانی و متون رسانه‌ای تا پاسخ به تجربه‌های آزمایشگاهی را در بر می گیرد. برخی موارد را می توان یافت (همچون برنامه‌های رادیویی از میان آرشوهای صوتی). و برخی دیگر را می توان ساخت (همچون مشاهده یک پایگاه تولیدی)؛ در عین حال، هر یک از این موارد می تواند منبعی برای مشاهده و در خدمت اهداف خاص پژوهش باشد.

۲. همچنین، در مورد مدارک و شواهدی که "یافت" می شود، سطح دوم از روشهای گردآوری داده - از نمونه گیری محتوایی تا مصاحبه - در خدمت علامت گذاری و مستندسازی بخش خاصی از واقعیت قرار دارد. سپس مدارک و شواهد گرد آمده از منظر نظریه‌ای خاص و البته با در نظر گرفتن اهداف مطالعه بررسی خواهد شد.

۳. روشهای تحلیل داده، در برگیرنده عملیات مختلف مقوله بندی، تقسیم، و تفسیر مجموعه اطلاعات یا شواهد است. این سطح از تحلیل شامل مقایسه می شود. به یک معنا، همه تحلیلها شکلی از مقایسه واحد هاست؛ به معنایی وسیع تر، تحلیل تطبیقی - برای مثال محتواها و پاسخ مخاطبان - یکی از عناصر اصلی بسیاری از مطالعات رسانه است. به علاوه، مطالعات تجربی معمولاً در برگیرنده عنصری "فرا تحلیلی" در قالب آزمایشهای آماری، یا "یگیری حساب" مراحل تحلیل کیفی است.

۴. در سطح روش شناسی است که تمایز میان پژوهش کیفی و کمی آشکارتر می شود. روش شناسی را می توان چارچوبی عملیاتی مبتنی بر نظریه و در ارتباط با یک حوزه تجربی دانست. با وجود آنکه، برای مثال، در یک مصاحبه کمی و کیفی برخی فنون مشترک وجود دارد، در هر مورد مجموعه کامل فنون به طرح متمایزی از مفاهیم نظری ناظر بر پدیده تجربی می انجامد. همان طور که در ادامه خواهد آمد، شکل خاص ایجاد پیوند میان "جهان خرد" تجربی با "جهان کلان" نظری است که بیش و پیش از هر چیز پژوهش کمی و کیفی را در مقام دو سنت و دو پارادایم از هم تفکیک می کند.



نمودار ۲

۵. یک چارچوب نظری با مفاهیم وابسته به یکدیگر، به پیکربندی داده‌های تجربی اعتبار و معنای بخشد. همان‌طور که در بسیاری از سنتها اشاره شده است، نظریه را می‌توان یک "چارچوب" دانست (آیزنک و کین، ۱۹۹۵؛ گافمن، ۱۹۷۴). این چارچوب باعث تمرکز توجه شده و امکان برخی تفاسیر را به وجود می‌آورد؛ همان‌طور که راه را بر برخی تفاسیر دیگر می‌بندد. رویکردهای کمی و کیفی می‌توانند تحت یک چارچوب نظری تعریف و اجرا شوند آنچه پژوهش کمی و پژوهش کیفی را از هم متمایز می‌کند نظریه نیست، بلکه روش‌شناسی است.

۶. چارچوب نظری، مهم و بنیادی است چرا که حوزه خاصی از واقعیت را شرح می‌دهد، که در مورد ما فرهنگ و ارتباطات است. به علاوه، گزینه‌های نظری توسط استدلال‌ها و پیش‌فرضهای فرانتزنی یا شناخت‌شناسی تامین می‌شوند. سطح شناخت‌شناسانه تحلیل تعاریف اولیه "ابژه" مورد مطالعه و نیز توجهاتی در خصوص ماهیت تحلیل "به دست می‌دهد. مباحثات پیرامون شکاف کمی

و کیفی بیشتر بر این سطوح تمرکز دارد. به ویژه، سطح گردآوری داده، جایی است که دو گروه از هم جدا می شوند. در واقع، رابطه میان پارادایمها را وقتی می توان بهتر درک کرد که راههای اتصال و انفصال هر یک از پارادایمها با این سطوح تحلیل به دقت بررسی شود.

از یک سو، پژوهش کیفی بیشتر متمایل به پذیرش این فرض است که جدایی لحظات مفهوم پردازی، طراحی، گردآوری داده ها، تحلیل داده ها، و تفسیر هم ممکن و هم مطلوب است. این رویه، ریشه در تمایز میان "بستر اکتشاف" و "بستر توصیف" رایج در میان پوزیتیویستهای منطقی دارد (به پاسمور، ۱۹۷۲ مراجعه کنید). استدلال اصلی آن است که مشخصه پژوهش علمی، بیش و پیش از هر چیز در فراگردهای آزمایش و توجیه باورها تعیین می شود و نیز آن که جریان کشف و فرضیه سازی برای باورها، جزئی از یک روش علمی ناب نیست. انعکاس تاکید بر صوری سازی و عملگر دسازای رامی توان برای نمونه در ساختار مقوله پژوهشی استاندارد مشاهده کرد که شامل اجزایی همچون "پژوهشهای پیشین"، "فرضیه"، "روش"، "تحلیل" و "بحث" است.

از سوی دیگر، پژوهش کیفی مبتنی بر این ایده است که حداقل برخی پدیده ها، برای بیان و تعمیق مقولات تحلیلی، نیاز به فرایند پژوهشی خاصی دارد که بتواند آزادانه در میان همه سطوح تحلیلی حرکت کند. این فراگرد عمومی تحلیل "عمقی"، در هر دو مرحله گردآوری و تحلیل داده ها آشکار است. برخی مراحل تحلیل، به عنوان مثال از طریق نمونه گیری به روش گلوله برفی "یا ایجاد مقولات موضوعی برای تحلیل متنی یک مصاحبه، تکرار می شود. در اینجا، کنش حداقلی تحلیل، بخش مهم و سازنده ای در کل زنجیره است. زنجیره تحلیل در کلیت خود، به جای کنار هم گذاشتن مقولات از پیش تعریف شده و داده ها، به کار پیکربندی مجدد داده های تجربی و طرح یک نظریه مرتبط می پردازد. این مشخصه ها باعث می شود پژوهشهای کیفی، در گردآوری و تحلیل داده ها انعطاف بیشتری داشته باشد و همین غیاب فنون خشک و تداست که صورتهای نظام مندتر و شفافتری از پژوهش کیفی را برانگیخته است.

جدای از مراحل اولیه و ابزارهای پژوهش، مراحل دیگری از پژوهش هم دربرگیرنده مناقشات میان پژوهش کمی و کیفی است: شناخت شناسی و کلیت فرایند. به صورت سنتی به دو صورت عمده استنتاج استناد می شود: استقراء و قیاس. اما نظریه جدید علم صورت دیگری را احیاء کرده است که می تواند تمایزها و تشابه های میان روش شناسیهای کمی و کیفی را آشکار و توصیف کند.

سه صورت استنتاج

استقراء، قیاس و استنباط

گزارشهای استانداردارد از نظریه علم هنوز مبتنی بر این پیش فرض است که نتیجه پژوهش، حاصل حرکت از اصول یا قوانین کلی به موارد جزئی (قیاس) یا حرکت از بررسی چند مورد جزئی و رسیدن به یک قانون (استقراء) است. پیش نیازهای هر یک از این روشها از قرن ۱۸، به عنوان هسته مرکزی توسعه علوم طبیعی و نظریه مدرن علم عمل کرده است. تناسب این روشها برای علوم انسانی و اجتماعی و حوزه‌های میان رشته‌ای، در اواخر قرن ۱۹ به چالش کشیده شد (مروری بر این بحث را در پست، ۱۹۸۸ ببینید). از سوی دیگر، صورت سوم استنتاج که استنباط (۱) است به ندرت به عنوان مدل نتیجه‌گیری علمی مطرح شده است. از این رو، هر یک از این روشها را باید توصیف کرد.

گرچه ارسطو استنباط را صورتی از استنتاج می‌دانست (بلائیکی، ۱۹۹۳؛ هانسون، ۱۹۵۸). این مفهوم به سال ۱۸۷۸ در مقاله‌ای توسط چارلز سندرس پیرس دوباره معرفی شده و در مناسبت با دوروش دیگر قرار گرفت. نظر اصلی آن است که هر استنتاجی سه پایه دارد: یک قانون که وقتی بر یک مورد خاص اجرا شود، یک نتیجه را تولید خواهد کرد. این اجزا به سه ترکیب ممکن قرار می‌گیرند:

قیاس

قانون: همه لویبها از این کیسه سفید است.

مورد: این لویبها از این کیسه هستند.

نتیجه: این لویبها سفیدند.

استقراء

مورد: این لویبها از این کیسه هستند.

نتیجه: این لویبها سفیدند.

قانون: همه لویبهای این کیسه سفید است.

استنباط

نتیجه: این لویبها سفیدند.

قانون: همه لویبهای این کیسه سفید است.

مورد؛ این لویباها از این کیسه هستند.

از نظر صوری، قیاس تنها صورت معتبر استنتاج است. در اینجا، با توجه به معنای اجزای تشکیل دهنده، قانون را می توان بدون هیچ شک و عدم قطعیتی بر مورد جاری و اعمال کرد، و از این طریق به یک نتیجه طبیعی دست یافت. استقراء به صورت ضمنی پذیرای این معناست که اگر تعداد کافی و مناسبی از لویباها (موارد) بررسی شوند، می توان چنین نتیجه گرفت که همه آنها سفیدند. این روش از نتیجه گیری عمومیت دارد و وارد زندگی روزمره و علوم شده است. دست آخر، نکته اصلی در روش استنباط در آنجاست که این روش قانونی را طرح و معرفی می کند که می تواند چرایی برخورد انسان با واقعیت‌های خاص (شگفت‌انگیز) در بستری خاص را توضیح دهد.

البته مثال لویبا خیلی پیش پا افتاده است، در دیگر موارد، همچون مثال حل عجایب جنایی توسط شرلوک هولمز، قانون جدید ساخته شده، می تواند ایده جالبی باشد (سبنوک و اومیکر - سبنوک، ۱۹۸۳). کشفیات علمی را هم می توان مبتنی بر استنباط دانست.

این سه صورت از استنتاج را به ندرت می توان به صورت ناب در پژوهش‌های تجربی یافت. بیشتر ترکیب‌های مختلف در خدمت اهداف قرار می گیرند و می توان چنین استدلال کرد که وجهی از هر روش، برای دستیابی به بینشی جدید ضروری است. به عنوان نمونه می توان به الگوی نخستین مطالعه علمی - اجتماعی اشاره کرد. چنین مطالعه‌ای از یک فرضیه به نسبت خاص منتج از یک قضیه عمومی تر (قیاس) آغاز کرده و آزمایش خود را در شمار زیادی از موارد پس داده است (استقراء). حاصل تحلیل داده‌ها، الگویی از یافته‌ها خواهد بود که با بخشی از فرضیه تطابق خواهد داشت و به تدوین قانونی جدید (استنباط) خواهد انجامید تا در پژوهش‌های آتی مورد بررسی قرار گیرد.

(قضیه اولی مطالعه خود می تواند نتیجه یک ایده جدید یا حدس قوی باشد: استنباط.)

یک مزیت چنین فهم ترکیبی از استنتاج علمی در آن است که پرسش تبعیت عملی پروژه پژوهشی را از الگوهای منطقی و روش‌های کتاب‌های درسی گشوده می گذارد. بررسی دقیق تر تفسیر و استنتاج داده‌ها توسط پژوهشگران، می تواند به آشکار شدن برخی قضایای مخفی کمک کند. این کار می تواند گزینه‌های بیشتری را برای پژوهش‌های بعدی آشکار کند.

میراثی و استقرائی

استقراء، ریشه‌هایی طولانی در تاریخ علوم و تکامل انسان دارد. می‌توان این تصور را در خصوص تکامل انسان مطرح کرد که ظرفیت انسان برای تعمیم و ساخت انتزاع از رخداد‌های خاص، ابزار خوبی برای سازگاری و انطباق و در نهایت بقاء بوده و عامل مهمی در تکامل طبیعی او به‌شمار می‌آید (مگاری، ۱۹۹۵).

(در واقع بسیاری از صورتهای فرهنگی بیان انسانها را می‌توان در عمل بر حسب استقرائی توصیف کرد که در خدمت انباشت، برون‌سازی، و انتقال تجربه‌ها قرار دارد.) به علاوه، نظریه‌های عمومی یا عامه (فورنهام، ۱۹۸۸) که زندگی و فعالیتهای روزمره مردم را هدایت می‌کند، اجزای استقرائی مهمی دارد.

به لحاظ تاریخی، استقراء مسئله مهمی برای فیلسوفان و پژوهشگران تجربی بوده است. با آنکه در میانه قرن ۱۸ دیوید هیوم بیان می‌کرد که استقرای از "برخی" تا "همه" هیچگاه اعتبار منطقی نخواهد یافت، الگوی آرمانی علم استقرایی در تمامی قرن ۱۹ جذابیت خود را حفظ کرد. مثالی از این امر را می‌توان در نظام منطق اثر جان استوارت میل (۱۸۴۳) یافت. در این اثر تلاش می‌شود گزارش دقیقی از چگونگی انباشت استدلال در حوزه‌های مختلف علمی و بر حسب موضوعات خاص ارائه شود. (میل، ۱۹۷۳-۱۹۷۴). در قرن بیستم صورت آرمانی علم استقرایی به برجستگی تازه‌ای رسید و در قالب پوزیتیویسم منطقی جای گرفت. با وجود این، ارجاع به "پوزیتیویسم" (به ویژه از نوع انتقادی) هنوز در پژوهشهای رسانه‌ها فراوان است که شفاف ساختن و توصیف دقیق وضعیت و مسائل اساسی را ضروری جلوه می‌دهد.

پوزیتیویسم منطقی یا دعوت فیلسوف معاصر جان استوارت میل یعنی اگوست کنت آغاز شد. او خواهان "فلسفه پوزیتیو" شده بود که غیر تاملی بوده و دغدغه‌های واقعی انسانی را پاسخگو باشد. این مکتب در طول سالهای میان دو جنگ، مکتبی پرنفوذ و موثر بود. بسیاری از الهامات فنی خاص این زمان ناشی از چرخش زبان شناختی و صوری فلسفه بود. نقطه عزیمت چرخش زبان شناختی، این پیش فرض بود که ساختار جمله‌ها در زبان با ساختار داده‌ها در واقعیت تطابق دارد. به علاوه، پوزیتیویسم منطقی میان داده‌ها و ارزشها و حتی میان مشاهدات تجربی و ادراکات نظری از واقعیت، تمایز جدی قائل بود. بر این اساس، هر گزاره معناداری درباره جهان یا خودش اولیه است (قابل تقلیل به تاثرات حسی به

وجود آمده در یک زمان و مکان خاص) یا می توان آن را به فضایای اولیه ای خود و تحلیل کرد که دو حالت بیشتر ندارند: صادق یا کاذب. از این مبنای داده های ذره ای، قوانین و قواعد پیچیده تر استنتاج می شود؛ چنین استنتاجی نتیجه اثبات تطابق فرضیه ها با جهان واقعی است.

در چنین ادراک تقلیل گرایانه ای از دانش، بیشتر موضوعات علوم انسانی و اجتماعی خارج از حوزه علم قرار می گیرد. یک پاسخ به پوزیتیویسم (گزینه "آپار تاید") مقایسه انتقادی این فهم (به ادعا) علمی - طبیعی از پژوهش با معادل تفسیری آن است. (نمودار ۱). دو گانه های به وجود آمده، بر سیر تاریخی علوم اجتماعی اثر گذاشته است و همان طور که اشاره شد، در حوزه مطالعات رسانه ها ظاهر شده است.

پاسخ "امپریالیستی دوم؛ تلاش (اغلب نهفته و ضمنی) برای انتقال و تصاحب برخی الگوهای آرمانی پوزیتیویسم منطقی، توسط حوزه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی است.

هامرسلی (۱۹۸۹، ص ۱۷) سه مشخصه چنین پوزیتیویسم اذعان نشده ای را که در بسیاری از حوزه های علوم انسانی فعال است، چنین بر می شمارد:

۱. نگاه به علم به عنوان تجسم قوانین عام، یا حداقل قواعد مستقل از زمینه؛

۲. پایه گذاری علم در تائرات حسی اولیه

۳. بیان این که همه پژوهش های علمی باید بر اساس یک مجموعه اصول روش شناختی جریان داشته

باشد.

در این میان، آخرین تقاضای فوق هنوز تقسیم پژوهش به "جبهه" های مختلف، همچون دو پارادایم مطالعات رسانه ها را سبب می شود و اظهارات (شبه) پوزیتیویستی را ایجاد می کند. در واقع، پوزیتیویسم و استقرارگرایی، را می توان به عنوان مواضع گذشته تلقی کرد. البته این تلقی به معنای آن نیست که این دو موضع هنوز تا حدی بر ایجاد برخی مشخصه های پژوهش اثر دارند.

در بخش های بعدی، دو موضع شناخت شناسی عمده ای توصیف خواهند شد که از یک نظر در حوزه پژوهش در رسانه ها و ارتباطات، جایگزین پوزیتیویسم و استقرارگرایی شده اند. در ابتدا لازم است به دو گونه از پژوهش های معاصر اشاره کرد که به گونه کم و بیش آشکاری تعهد خود به استقراء را نشان داده اند. اول نظریه موقعیتی است که به ویژه در میان پژوهشگران کیفی نفوذ یافته است. این نظریه بر تولید مقولات تبیینی از خود بستر پژوهشی و پاسخگویان مربوطه تاکید می ورزد و به عبارتی

دیگر، نظریه را از داده‌های تجربی استقراء می‌کند. با وجود آنکه این وضعیت می‌تواند پژوهشگران را نسبت به چارچوبهای نظری بی‌توجه کند - چارچوبهایی که ناگزیر به آن توسل خواهند جست - اما با جلب نظرها و توجه‌ها به مقولات عملی و زنده فهم، توانسته است به جریان پژوهش خدمت مهمی بکند.

نمونه دوم جهت‌گیری استقرائی را می‌توان در مطالعات توصیفی یافت که اغلب با هدفی کاربردی یا مدیریتی اجرا می‌شود. از جمله مهمترین مثالها می‌توان به مطالعات بازار مخاطبان و پژوهشهای ارزیابی اشاره کرد که در خدمت تصمیم‌گیریهای حکومت و یا بازار قرار دارد. گرچه هدف این شیوه از مطالعات، آزمایش یا بیان یک نظریه خاص نیست، اما یافته‌های آن عموماً در مقام گزارشهای جدید، برای مثال پیرامون زیرساختهای رسانه‌ای و آثار آن بر جامعه تلقی می‌شود. حداقل شرکتهای تجاری و دولتها دوست دارند سرمایه‌گذاری و قانونگذاریهای خود را بر اساس نتایج مطالعات توصیفی بنا نهند. در این خصوص، ووبر (۱۹۸۱) میان "پژوهش" در مخاطب، با نگرشی تبیینی و تفسیری و "سنجش" مخاطبان که نمودارهای مبنایی را عرضه می‌دارد، تمایز قائل شده است. یک واقعیت ضمنی برای مراجعه‌کنندگان به نتایج پژوهشهای توصیفی در آن است که این پژوهشها هم فارغ از نظریه نیست (هانسون) تا آنجا که ادعاها و گزاره‌های پایانی چنین پژوهشهایی را باید در مناسبت با نظریه‌های کم یا بیش ضمنی آن ارزیابی کرد. این نکته اهمیت فراوانی دارد، چرا که بیشتر مطالعات رسانه‌ها، ماهیتی مدیریتی داشته و به صورت اعلان نشده‌ای بر اساس اصول استقراء استوار است.

جریان عمده قیاسی

جریان عمده کیفی پژوهش در رسانه‌ها و ارتباطات بین‌المللی را اغلب با عنوان "فرضیه-قیاسی" توصیف می‌کنند. در این روش، فرضیه‌هایی مورد آزمایش قرار می‌گیرد که از برخی "قوانین" عمومی قیاس شده‌اند. در مرحله اول، خود قیاس است که سلامت یک فرضیه برای پذیرش به عنوان مبنای انجام پژوهش تجربی در برابر ناهمخوانی یا همان گویی منطقی را تعیین و تضمین می‌کند. در مرحله بعدی، اگر یک فرضیه قابل طرح و مربوط به موضوع عامل نقض یا تصریح یک قانون پذیرفته شده شود، به انجام مطالعات بیشتر می‌انجامد. دوباره، همان قیاس (اصل از "همه" به "برخی") است که یافته‌های احتمالی پژوهشگر تحت شرایط تجربی مشخص را پیش‌بینی می‌کند. دست‌آخر،

اگر یافته‌ها با پیش‌بینی تطابق داشت، فرضیه پذیرفته می‌شود، و می‌تواند وارد مجموعه نظریه‌های پذیرفته شده و انباشته شده حوزه پژوهشی شود.

البته نکته مهم در آنجاست که پذیرش برابر با "اثبات" در معنای مطرح در پوزیتیویسم منطقی نیست. موضع فرضیه-قیاسی، آنگونه که توسط پوپر مطرح شده است (پوپر، ۱۹۷۲) برای مطالعه بیشتر به همپل و اپنهایم، ۱۹۸۸ مراجعه کنید) بر این نظر است که دانشمندان باید بتوانند فرضیه‌هایشان را "ابطال" کنند. تنها در صورتی که ابطال رخ ندهد می‌توان فرضیه را نگه داشت و حتی در این صورت هم باید آن را اولیه و ابتدایی دانست. مطالعات بیشتر توسط خود پژوهشگر یا پژوهشگران دیگر می‌تواند منجر به پایان زنجیره ابطال شود (که در عمل به معنای پذیرش استقرای به صورت معکوس و از طریق فرآیند چندمرحله‌ای پژوهش است).

آنچه در نگاه اول تفاوت‌های ظریف "فلسفی" به نظر می‌رسد، می‌تواند پیامدهای مهمی داشته باشد و مصداق‌های پذیرفته دانش در یک حوزه را تحت نظر قرار داده و حتی بر رویه‌های علم و فرهنگ و جامعه اثر گذارد. از آنجا که در مقایسه با نظام‌های بسته و در نتیجه قابل پیش‌بینی مورد مطالعه در علوم طبیعی، جوامع و فرهنگ‌های گشوده و بازی هستند، بسیاری از گونه‌های فرضیه-قیاسی پژوهش در جامعه و فرهنگ نمی‌توانند به صراحت یک فرضیه را ابطال یا اثبات کنند. در عوض، سنجش‌های احتمالات آماری پژوهش را تقویت می‌کند و ماهیت "کیفی" آن را تعیین می‌کند.

از این رو، یک مطالعه کیفی نمونه به "فرضیه تهی" می‌رسد که به معنای آن است که هر رابطه‌ای میان متغیرها که مبتنی بر فرضیه و مستند در اطلاعات باشد، قابل تغییر و تحول است. اگر چنین موردی رخ دهد، همان‌طور که در سطح متعارفی از احتمالات تعریف شده است. فرضیه اولیه ابطال شده است. به این ترتیب، فرآیند پژوهش کیفی، بر اساس اصل قیاس عمل می‌کند (همپل و اپنهایم، ۱۹۸۸ صص ۷۸-

(۱۳)

فرضیه برجسته‌سازی

پژوهش در برجسته‌سازی که یکی از جریان‌های اصلی مطالعات رسانه‌هاست، منطق قیاس رادر خود دارد. مک کومب و شاو (۱۹۷۲) یافته‌های پیشین پیرامون ارتباطات سیاسی را به کنار نهاده و این پیشنهاد را ارائه کردند که: "با وجود آن که شواهد موجود برای اثرگذاری عمیق رسانه‌های جمعی بر

نگرشهای انتخاباتی کافی نیست و نمی‌تواند ما را به یک جمع‌بندی و نتیجه برساند، شواهد فراوانی هست که نشان می‌دهد حجم بالای اطلاعات موجود در دوران مبارزات انتخاباتی نقش مهمی در آموزش مخاطبان دارد" (ص ۱۷۶). این نویسندگان ضمن به رسمیت شناختن قواعد پیشین در پاسخ مخاطب، در مرحله اول میان "نگرش سازی" و "برجسته سازی" تمایزی مفهومی قائل می‌شوند و در مرحله دوم این تمایز را در یک مقایسه تجربی محتواهای خبری و گزاره‌های رای دهندگان عملیاتی می‌کنند. فرضیه آنها می‌گفت: "رسانه‌های جمعی دستور هر رقابت سیاسی را تعیین می‌کنند و از این راه بر برجستگی نگرشهای خاص نسبت به مسائل سیاسی اثر می‌گذارند." (ص ۱۷۷).

براین اساس، در این مطالعات میان آنچه در بیان رای دهندگان مسائل اصلی رقابت انتخاباتی بود و محتوای واقعی رسانه‌ها در دوران مبارزات انتخاباتی "ارتباط برقرار شده است. همچنین، نویسندگان دو شرط خاص را برای بررسی تجربی فرضیه قیاس کردند: تنها رای دهندگانی که تصمیم نهایی خود را نگرفته بودند و از این رو نسبت به اطلاعات عرضه شده در مبارزات انتخاباتی دیدگاه بازتری دارند. در این مطالعه مورد مصاحبه واقع شده‌اند و دیگر اینکه پاسخگویان به صورت اتفاقی از میان فهرستی از رای دهندگان ثبت نام شده در یک جامعه خاص انتخاب شده‌اند تا منابع اختلاف - از قبیل تفاوت‌های منطقه‌ای در پوشش رسانه‌ای - به حداقل برسند. (با این وجود، در ادامه تست اولیه، منابع خبری ملی عمده همچون شبکه‌های خبری تلویزیون، نیویورک تایمز، تایم و نیوزویک به عنوان نمونه محتوا انتخاب شده بودند).

مجموعه اطلاعات به دست آمده، شامل پاسخهای مخاطبان درباره "مسائل عمده از دید آنها" و اخبار و تحلیل‌های ویژه دوره همزمان با مصاحبه بود. هر دسته از این مجموعه اطلاعات در مقولات از پیش تعریف شده‌ای قرار می‌گرفت که ناظر بر مسائل سیاسی و دیگر جنبه‌های مبارزات انتخاباتی بود. همچون همه دیگر مطالعات محتوایی پایایی فرآیندهای درونی پژوهش، مورد آزمایش قرار گرفت و ضریب معنایی بالای ۹۰ به دست آمد. این امر نشانگر وجود مقولات خوب تعریف شده و عملیاتی است. در نتیجه، کاربرد این مقولات مختلف تحلیلی، به موارد مشخصی از اطلاعات سیاسی در یک حوزه خاص تجربی - گزاره‌های رسانه‌ها و دریافتهای مخاطبان - و در نهایت، به طرحی از تمایزات مفهومی انجامید.

این منطقی را به ویژه با دو منطقی می‌توان به تصویر کشید. اول، طرحی بود که بنای استقرار علیت

را داشت، و دریافت که رسانه‌ها "تاثیر قابل توجهی" بر ادراک مخاطبان از امور و مسائل سیاسی اعمال می‌کنند. در رمزگذاری محتوا، میان پوشش "حداقلی" و "حداکثری" موضوعات تمایز مطرح می‌شود. (که به برجستگی آنها بر حسب وضعیت یا زمان و مکان اختصاص یافته اشاره دارد). در هر دو مورد، نتایج تحلیل، همبستگی معنایی بالایی را میان تاکید رسانه‌ها و قضاوت رای دهندگان نشان داد (بالای ۰/۹۶۷ و ۰/۹۷۹).

دوم، به منظور تعیین آنکه آیا رای دهندگان به برنامه‌های کاندیداهای خود در رسانه‌ها توجه می‌کنند و آن را باز تولید می‌کنند، نظر آن پاسخگویانی که یک کاندیدای خاص را از جح می‌دانستند، مورد تحلیلی دیگر قرار گرفت. در این تحلیل، میان ارجاعات پاسخگو به مسائل متداعی با یک حزب یا کاندیدای خاص و ارجاعات او به مسائل مطرح در همه اخبار مقایسه‌ای انجام شد. یافته‌ها در مورد مسائل کلی و جزئی حاکی از آن است که "رای دهندگان بدون توجه به تاکید اخبار بر مسئله یک حزب یا کاندیدای، به همه اخبار توجه معقولی دارند." (ص ۱۸۲). باز هم این واقعیت که "قضاوت رای دهندگان آمیزه‌ای از پوشش رسانه‌های جمعی را نشان می‌دهد" (ص ۱۸۱) باعث تقویت فرضیه برجسته‌سازی می‌شود.

مک کومبز و شاو (۱۹۷۲) در بحث نتیجه‌گیری از یافته‌های خود تلاش زیادی داشتند که نتایج را به فرضیه‌های اولیه پیوند دهند. آنها بیش از هر چیز اذعان داشتند که همبستگی‌های معنایی گزارش شده در نتایج مطالعه، فرضیه را تایید نمی‌کند. اما شواهد به دست آمده با شرایط لازم برای رخ دادن برجسته‌سازی رسانه‌ای همخوانی دارد. (ص ۱۸۴) به بیانی متفاوت، طرح به دقت قیاس شده نتوانست فرضیه را ابطال کند. به علاوه، فرضیه برجسته‌سازی، خود را به صورت موجه تری نسبت به - برای مثال - نظریه ادراک انتخابی ارائه و توجیه می‌کند؛ فرضیه ادراک انتخابی در اینجا تنها در صورتی اثبات می‌شود که رای دهندگان فقط به سخنان و گفتارهای پیرامون کاندیدای برگزیده خود توجه داشته باشند. همچنین، نویسندگان این مطالعه را "اولین آزمایش... در سطح وسیع اجتماعی" نامیده‌اند و از جمله به نیاز به مطالعات بیشتر در سطح روان‌شناسی اجتماعی در خصوص نگرش افراد و استفاده‌های آنها از رسانه‌ها اشاره کرده‌اند.

درس دیگر بحث مک کومبز و شاو (۱۹۷۲) آن است که سنجش فرضیه‌ها و تفاسیر در نهایت در سطحی نظری رخ می‌دهد و نه در سطح اندازه‌گیری یا دیگر مراحل و فرایندهای تحلیل (نمودار ۲).

بحث احتمالات که در ادامه به آن خواهیم پرداخت شعار (اغلب نقض و فراموش شده) کتابهای درسی مبنی بر اینکه همبستگی معنایی برابر با علیت نیست را بازاندیشی می‌کند. در این مثال، همبستگی معنایی میان پوشش رسانه‌ای و قضاوت‌های رای دهندگان، مبتنی بر همان اصل علیت است. اما ماهیت علیت را هم باید در قالب چارچوب مفهومی یا نظریه به حساب آورد. خود نظریه ممکن است در مطالعات تجربه آینده ابطال شود و توسط نظریه‌های بدیل نیز به چالش کشیده شود.

جریان زیرین استنباطی

استنباط سومین شکل از استنتاج است و در نظریه علم و نیز پژوهشهای تجربی توجه چندانی به آن نمی‌شود. در این بخش استنباط به عنوان منطوق (غیر رسمی و اظهار نشده) بسیاری از پژوهشهای کمی معرفی شده و به بررسی جایگاه استنباط در ارتباط با دیگر روشهای پرآزاد. از آنجا که استنباط گرایی در قالب یک برنامه معرفت‌شناختی ظاهر شده است. پارادایم تحت فشار شدیدی قرار گرفته است که یا به مدل فرضی - قیاسی رجوع کند (defer) یا مدل جایگزینی برای خود بیابد. داری (۱۹۵۷) در تقابل مستقیم با آنچه او "مدل قانون پوششی" همپل و اوپنهایم (۱۹۸۸) نامیده است، مشخص کرد که رخدادهای تاریخی رانمی توان به عنوان گونه‌ای از رخدادهای طبیعی (که می‌تواند تحت "پوشش" یک قانون قرار داشته باشد) مورد بررسی قرار داد، بلکه این رخدادهای تاریخی شکل دیگری از "تبیین عقلانی" رامی طلبند. دانتو (۱۹۶۵) در گفتار مهم دیگری این پیشنهاد را ارائه کرد که روایتهای مدلی برای فهم و مطالعه تجربی رخدادهای تاریخی و کنشهای انسانی به دست می‌دهند. آنها بر این نظر بودند که زیگموند فروید و شرلوک هولمز با استفاده از این روش ساختارزیرین و پنهان رویاها و جنایات را آشکار کرده‌اند.

گرچه هیچ مدل قابل مقایسه‌ای با مدل فرضی - قیاسی پدید نیامده است، یکی از مهمترین مزایای استنباط در آن است که محدودیتی ندارد و خود را در معرض مقایسه و ترکیب با انواع سنتی استنتاج می‌گذارد. ارتباط این روش از زمان طرح آن توسط پیرس هم در فلسفه و هم در دیگر رشته‌ها و از جمله جامعه‌شناسی (مرتون، ۱۹۶۸، ص ۱۵۸) مورد نظر بوده است. از جمله می‌توان به نظر هانسون (۱۹۵۸) اشاره کرد که از این روش به عنوان بخشی از برنامه به چالش کشیدن الگوهای استقرائی و فرضی - قیاسی استفاده کرد. به تازگی روش استنباط، دوباره در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی مطرح شده

است. استنباط گاه به عنوان جایگزین فهم استقرایی نظریه وابسته به زمینه (آلوسون و اسکولدرگ، ۲۰۰۰)، گاه به عنوان راهبرد علوم تفسیری اجتماعی (بلایکی، ۱۹۹۳) و گاه به عنوان ویژگی پژوهش کیفی رسانه‌ها (ینسن، ۱۹۹۵) مطرح شده است. در واقع، مطالعات کیفی رسانه‌هایی که خود را تفسیری می‌دانند و باروشی استقرایی کار می‌کنند، از رویه‌های استنباطی پیروی می‌کنند.

به عنوان مثال، پژوهش رادوی (۱۹۸۴) در خصوص مطالعه داستانهای عاشقانه، یکی از اولین موارد مطالعات تجربی نظریه دریافت بود. (برای نمونه کارهای بعدی به رادوی، ۱۹۹۷ مراجعه کنید) بخشی از کیفیت، ناشی از ترکیب تاریخ نوع ادبی با شرحی از نظام تولید و توزیع و نیز پژوهش عمقی در شیوه رمزگشایی خوانندگان زن و کاربردهای اجتماعی متون بود. مطالعه میدانی خوانندگان قصه‌های عاشقانه عبارت بود از مشاهده "اجتماع تفسیری" و مصاحبه با آن (پاورقی ۳ interpretive community) که پیرامون یک کتابفروشی خاص شکل گرفته بودند. این راهبرد تحلیلی مبتنی بر مورد دربرگیرنده یافتن و بیان مقولات معنادار به صورتی Stepwise و در ارتباط با زمینه بود که در بسیاری از پژوهشهای کیفی دیگر رخ می‌دهد. پژوهشگر با تکیه بر مصاحبه‌های چهره به چهره و پرسشنامه، مراحل مختلف استقرار معنای خوانندگان رمانهای عاشقانه نزد آن زنان را پشت سر می‌گذاشت. این تحلیل از طریق تفحص در انگیزه‌هایی همچون "آموزش" و "سرگرمی" و از طریق پیگیری گفته‌های برخی نظرهای آگاهانه تر در جریان مصاحبه و استفاده از پاسخهای آنان در مصاحبه‌های بعدی، توانست توصیفات کلانی از قبیل سرگرمی را به عنوان مقولاتی همچون استراحت و درگیربازی شدن خرد کند.

رادوی (۱۹۸۴) جذابیت خواندن رمان عاشقانه را به این صورت جمع بندی کرد که این نوع ادبی زمان یا فضایی را ایجاد می‌کند که در آن زنان می‌توانند از خودشان بوده و درگیر نیازها، امیال و لذات خودشان باشند (ص ۶۱). یکی از معانی ضمنی این گفته، نشان دادن چرخش نقطه اتکا از متونی که خوانندگان خود را سرگرم می‌کنند به سوی فهمی از اصل فعالیت خواندن در مقام یک کنش اجتماعی است؛ کنشی که این زنان را قادر می‌سازد همزمان درون زندگی روزمره و جدا از آن، جایگاه خود را تعیین کنند. گفتارهای رسانه‌ای فقط بازنماییهای جهان نیستند و گاه تبدیل به منابع جهان می‌شوند. تفسیری استقرایی می‌تواند این مقولات را از خود حوزه پژوهش استخراج کند. اما مناسبتر آن است که این مقولات را به عنوان نتیجه استنباط معرفی کنیم. رادوی در تلاش برای درک زاویه دید آنها به صورت درونی، از یک منظر مجموعه‌ای از استنتاجهای استنباطی را به عمل آورده است. هدف او

ارائه گزارشی از تجربه زنان به هنگام خواندن رمان عاشقانه و تجربه زندگی آنان، از طریق طرح مفاهیم یا قوانینی بود که گزاره‌های مصاحبه‌شوندگان را در بستر تولید آن معنا دار می‌سازد.

همان‌طور که پیرس اشاره کرده است، اساس استنتاج استنباطی را می‌توان در قالب یک قیاس صوری بیان کرد. بیان یافته اصلی رادوی، یعنی اینکه خواندن رمان عاشقانه شکل خاصی از کنش اجتماعی است، در این بند آمده است:

در نتیجه، وقتی کنش خواندن رمان عاشقانه همان‌طور که نزد خواننده آن معنا دارد و از درون نظام اعتقادی پذیرای نهاد ازدواج تک همسری مورد بررسی قرار گیرد، می‌توان، آن را شکلی از اعتراض آرام و اعلام نیاز به اصلاحات در نهادهایی دانست که نیازهای عاطفی زنان را به خوبی برآورده نمی‌کند. از این رو، خواندن به معنای به رسمیت شناختن این ناتوانی است. از اینجاست که خوانندگان اعلام استقلال^۲ می‌کنند و به زبانی می‌گویند این وقت من و جای من است، من را تنها بگذارید^۳ (رادوی، ۱۹۸۴، ص ۲۱۳).

سپس، مفهوم مرکزی و تا حدی شگفت‌انگیز خواندن رمان عاشقانه به عنوان اعلامیه استقلال^۴ را می‌توان در قالب یک استنباط بیان کرد:

خواندن رمان عاشقانه شکلی از اعلام استقلال است. تمام استفاده‌کنندگان از متن با تصاحب وقت خود، شکلی از اعلام استقلال است.

نتیجه: خواندن رمان عاشقانه، استفاده از متن برای تصاحب وقت شخصی است.

با آنکه در قضیه اول یک واقعیت گمراه‌کننده از جهان تجربی خوانندگان رمانهای عاشقانه ثبت شده است (گمراه‌کننده به این خاطر که نوع ادبی رمان عاشقانه بیشتر به توصیف زنان در نقشهای وابسته می‌پردازد)، قضیه دوم، این مفهوم یا قانون را مطرح می‌کند که متون، منابعی برای زندگی روزمره هستند. در عین حال، قضیه دوم از یک منظر، می‌تواند فرایند پژوهش را که مفاهیم و ادراکهای مختلف از نوع ادبی رمان عاشقانه و فعل خواندن را به تدریج جمع می‌کند، به نتیجه‌گیری برساند. در این خصوص، هر گزاره منفرد، بر اساس گزاره‌های استنباطی پیشین بنا شده است.

در مرکز تعامل میان پژوهشگر و مصاحبه‌شونده است که استنباط برای مقاصد خاص تحقیق به کار استقرار مقولات و مفاهیم می‌آید. مصاحبه‌شوندگان رادوی (۱۹۸۴) از طریق بازاندیشی و بیان دیدگاههای خود، پیرامون خواندن رمان عاشقانه، بینشهای جدیدی را بیان می‌کنند که هم به کار پژوهش می‌آیند و هم به خاطر اینکه حرف خود را شاید برای اولین بار بیان می‌کنند، به کار خودشان می‌آید.

استنباط (همچون استقراء) یکی از وجوه رایج استنتاجهای روزمره و عادی است.

چندگونه استنباط در استنتاجهای علمی و روزمره رخ می دهد. امیرتو اکو (۱۹۸۴) شمایی از یک گونه شناسی اولیه به دست داده است:

• استنباط بسیار رمزگذاری شده، صورتی ابتدایی از درک محتواست که به شکل نیمه خودکار عمل می کند. وقتی کسی کلمه "انسان" را ادای کند، اول باید این فرض ایجاد شود که این کلمه یکی از واژگان زبان فارسی است. هیچ استنتاج پیچیده ای برای بیان این واقعیت که مردم به زبانهای مختلف سخن می گویند و در این زمینه زبان فارسی کاربرد دارد، وجود ندارد.

• در استنتاج کم رمزگذاری شده، مخاطب مجبور است از میان تفاسیر مختلف یک کلمه یا گزاره یکی از آنها را انتخاب کند به بیان اکو، وقتی با گزاره "او یک انسان است" مواجه می شویم مجبوریم تصمیم بگیریم که منظور از انسان، حیوان ناطق، موجود فناپذیر یا شخص شریف است.

• دست آخر، استنباط خلاق وقتی رخ می دهد که قانون تفسیر باید برای مقصودی خاص ساخته شود. برای مثال، زبان شاعرانه هم در حوزه شعر و هم در حوزه تبلیغات قرار دارد. در علم، تفسیر داروین از انسان به عنوان آخرین حیوان در زنجیره تکامل، شکلی از استنباط خلاق است.

با چنین تفسیری از استنباط به عنوان عنصری نوآورانه - قوه ای خلاق که در جریان پژوهش به روشهای گوناگون قابل مدیریت است - این امکان پدید می آید که استنباط را به استقراء و قیاس مرتبط ساخت و امکان ترکیب آنها به صورتهای گوناگون در جریان پژوهش را در نظر آورد. از این منظر، فرضیه پروژه های کیفی فقط قیاس نمی شوند. بخشی از این فرضیه ها حاصل استنباطهای کم رمزی هستند و مفاهیم ارتباطی یا پیکربندیهای جدیدی را با ارجاع به یافته های پیشین بیان می دارند. طرحهای کیفی، زنجیره ای از استنباطهای کم رمزی را به جریان می اندازند که در انتها در قالب یک ایده نو یا نظریه جدید ظاهر می شود. به یک معنا، کار استنباطی پژوهش فرضی - قیاسی در مراحل اولیه متمرکز شده است در حالی که در مطالعات کیفی، زنجیره استنباطها در طول و عرض کل جریان پژوهشی پراکنده است.

در نتیجه، سه نوع استنتاج، به انواع مختلف رابطه میان تحلیل تجربی و ایجاد نظریه در پژوهشهای ارتباطات، و رسانه ها اشاره دارد. در حالی که بسیاری و شاید بیشتر طرحهای پژوهشی بخشها و جنبه هایی از استقراء و قیاس و همچنین استنباط را لحاظ کرده و به کار می گیرند، دو گونه مختلف

تشخیص داده شده است: استنتاج فرضی - قیاسی در ترکیب با انواع تحلیل داده‌های ترکیبی و استنتاج استنباطی - تکراری که از گفتارهای کیفی و دیگر تحلیل داده‌ها استفاده می‌کند. گزارشهای این مقاله حاکی از آن است که این دو سنت هنوز به هم نزدیک نشده‌اند و اتحاد آنها در آینده ناممکن است. اما با سنتهای کمی و کیفی علاوه بر ائتلاف نیروهای تجربی و تحلیلی خود در یک چارچوب نظری مشترک، امکانات بیشتری برای اتحاد و لحاظ شدن به عنوان عناصر سازنده حوزه‌های میان رشته‌ای همچون مطالعات رسانه‌ها دارند. اینکه این امکانات چگونه به کار گرفته شود، یکی از مهمترین پرسشها برای پژوهشهای آینده است و در بخش بعدی فهرست شده‌اند.

اتحاد در مرحله آخر

بازاندیشی اعتبار و پایایی

بخش پایایی بیشتر طر‌حهای پژوهشی به اجرای صورتهای مختلفی از کنترل کیفیت اختصاص دارد. هدف از این کار، ارزیابی تحلیلهای نتیجه‌ها بر اساس معیارهای مطرح شده در خود پژوهش و در مرحله بعد دسترس پذیر ساختن معیارها و یافته‌ها برای بررسیهای دانشگاهی و عمومی است.

پژوهش کیفی از طریق مقولات اعتبار و پایایی، میزانها و رویه‌ها پیچیده و ظریفی را برای ارزیابی یافته‌ها و رویه‌های تحلیلی ارائه کرده است (بلك، ۱۹۹۹). در عین حال، میان برخی فنون این سنجشها و دغدغه‌های پژوهش کیفی ارتباط چندانی وجود ندارد (کوک و میلر ۱۹۸۶). در برخی موارد، این عدم ارتباط به فراموشی مسئله انجامیده است. در برخی موارد دیگر، اصطلاحات و مفاهیم جدیدی معرفی شده‌اند که در حوزه مطالعات رسانه‌ها مورد توجه واقع نشده‌اند. به همین خاطر، ضروری است به بازبینی تعاریف مفهومی و عملیاتی اعتبار و پایایی بپردازیم.

به صورت خلاصه، پایایی به یکدستی توصیفها و تفسیرها در طول زمان می‌پردازد که به صورت آزمایشهای تکراری انجام می‌شود. اعتبار به بررسی ابزارهای پژوهش و امکان کارایی آن برای مقاصد اعلام شده می‌پردازد. همچنین میان اعتبار درونی (ارزیابی یکدستی مفاهیم و رویه‌ها) و اعتبار بافت تجربی (اعتبار بیرونی) (ارزیابی امکان تعمیم یافته‌های این تجربه به دیگر بافتها و محیطها) مرزهایی وجود دارد.

در نمودار ۳ نمایی کلی از اعتبار و پایایی و ارتباط آنها با دیگر عناصر فرآیند پژوهشی ترسیم شده

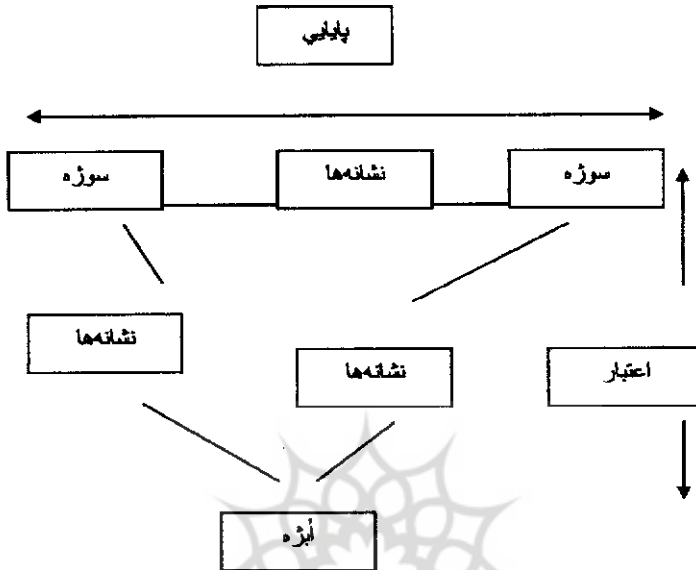
است. در هر دو پژوهشهای کمی و کیفی، پایایی به مفهومی کلی به عناصر بین الذهانی پژوهش می پردازد. عنصر بین الذهانی پدیده‌ای تعاملی و اجتماعی است و هم از طریق مقایسه تطبیقی تجربه‌های کوچک در مراحل اولیه مطالعه و هم از پرداختن به یافته‌های جدید، انواع مستندسازی و تفسیر شکل می‌گیرد.

در بیشتر موارد، پایایی مسئله‌ای است که پس از پایان فرآیند پژوهش - در تحلیل دوباره داده‌ها و بحث پیرامون یافته‌ها در میان پژوهشگران و در دیگر بافتهای اجتماعی - مطرح می‌شود. از این رو، مقوله پایایی به پرسشهایی در خصوص سازمان اجتماعی و کاربردهای پژوهش می‌انجامد. یافته‌های "پایا" به دانشهایی می‌انجامد که افراد و نهادها براساس آن عمل می‌کنند.

به همین ترتیب، مقوله اعتبار به سوی قلمرو علمی و اجتماعی وسیع‌تری گشوده است. یک مطالعه کیفی، در مقایسه با سنجشهای کمی اعتبار، به اعتبار درونی مقولات خود پاسخ می‌دهد و اعتبار بیرونی را باید تا هنگام گردآمدن نمونه‌های دیگر و بررسی آنها به تعویق انداخت. این ادراکات و مفاهیم مختلف ناشی از دو مفهوم متفاوت "تعمیم" در پژوهشهای کمی و کیفی است. تعمیم تجربی یا آماری به ظرفیت پژوهش کیفی برای کاربست مقولات از پیش تعیین شده در مجموعه‌ای از موارد تجربی اشاره دارد که از این طریق به اعتبار بیرونی می‌انجامد. تعمیم نظری یا تحلیلی به بیان (یا استنباط) مفاهیم جدید یا روابط درونی اشاره دارد که موارد تجربی را به صورتی معنادارتر و یکدست نشان می‌دهد و به این ترتیب به اعتبار درونی اولویت می‌بخشد.

موضوع عمومی کنترل کیفیت در پژوهش تجربی به این ترتیب حوزه مهمی برای توسعه نظریه و تعامل میان پارادایمها است. پیش از طرح چارچوبی برای برآورده ساختن و پاسخ به معیارهای مختلف تعمیم، پایایی و اعتبار، لازم است دیگر اجزای شکل دهنده نمودار ۳ را بررسی کنیم.

نمودار ۳: ابعاد اعتبار و پایایی



نمودار می‌پذیرد که سنتهای پژوهشی متفاوت بر "نشانه‌های" متفاوتی استوارند که پژوهشگران را در مقام "سوژه" مشغول بررسی "آبژه" می‌سازند. در پژوهش فرهنگی و اجتماعی، این نشانه‌ها یا گفتارها اهمیت مضاعفی می‌یابند چرا که "آبژه‌های" تحلیل، بیشتر سوژه‌هایی هستند که تفسیری از خود و شرایط خود را ارائه می‌دهند و پژوهشگران به ارائه تفسیری ثانویه می‌پردازند. نظریه ارتباطات با بسیاری از مسائل نظریه علم مواجه است و آنها را دوباره بیان می‌کند. چگونه دانشی از اذهان دیگر و از کلیت واقعیت ممکن است؟

یک وظیفه مهم نظریه علم، ایجاد فراگفتارهایی است که امکان مقایسه میان دانشهای مختلف منتج از سنتهای روش شناختی و نظری مختلف و تامل پیرامون آنها را فراهم آورد.

تاکید مجدد بر رئالیسم

رئالیسم، موضع مهمی در نظریه علم به شمار می آید. پاولیت (۱۹۹۹) اعلام کرده است که این رئالیسم موضع غالب است. مواضع "تجربه گرایی منطقی" (از پوزیتیویسم منطقی پویر) و "منظر گرایی" بر ساختی (از توماس کوهن تا پسا ساختار گرایی و بعد) گاه به عنوان دو گانه های مطلق یا به عنوان دو پایه یک معضل غیر قابل حل معرفی شده اند. در چنین شرایطی رئالیسم می تواند به عنوان چارچوبی برای حل معضلات و ایجاد همگرایی مطرح باشد. در حالی که مواضع گوناگون رئالیسم می تواند برای این منظور عنوان شود، به نظر می رسد با ارجاع خاص به کارهای اولیه باسکار [پاورقی: Bhaskar ۴: ۱۹۷۹] می توان طرجهای اولیه را ترسیم کرد. به کلی ترین بیان، رئالیسم (انتقادی) باسکار سه پایه دارد:

۱. رئالیسم وجودی: رئالیسم مواضع شکاکان و اسمیون (نومینالیست ها) را مبنی بر اینکه دانشی از جهان واقعی ممکن نیست، رد می کند و بیان می دارد که باید وجود واقعیت خارج از ذهن را به عنوان شرط حدی بپذیریم تا بتوانیم به پدیده های طبیعی و فرهنگی حادث در محیط خود پاسخ گوئیم.

۲. نسبی گرایی شناختی. رئالیسم از موضعی بر ساختی بر این فرض است که دانش از طبیعت و دیگر اذهان به زنجیره های تکراری از دریافتها، ادراکات، و استنتاجهایی بستگی دارد که همگی به روی پرسش ورد و بازبینی گشوده است.

۳. عقلانیت قضاوتی. علم همچون دیگر کردارهای انسانی باید بر اساس تمرین عقلانیت باشد و در برخی لحظات باید در مقام یک پژوهشگر، یک حوزه پژوهشی یا جامعه - این سوال قضاوتی را پیش کشید که حال چه باید کرد؟ در این مرحله، علم به صورت نسبی از مقایسه و مطابقت یافته های پیشین خارج می شود و موضعی فراتر اتخاذ می کند.

۴. باسکار و دیگر رئالیستها با حرکت از این سه مقدمه، شکل خاصی از "انسان محوری" موجود در نظریه علم را به چالش می کشاند. "کوپرنیک اعلام کرد که جهان، گردانسان نمی چرخد اما در فلسفه گویا هنوز چنین است." (به نقل از آرچر و دیگران، ۱۹۹۸، ص ۴۵). ساز و کارهای واقعیت قبل از کشف آنها توسط انسان جریان دارند. واقعیت (بر حسب دستور زبان) فعلی "لازم" است اما باید در قالبهای مختلف و در مقام ابژه کشف، "متعدی" شود.

به بیانی روش شناختی، چنین بحثی به تمایز میان سه حوزه از واقعیت می انجامد که به هر یک از آنها در سطح خاصی از پژوهش پرداخته می شود.

۱. حوزه تجربی منبع مشاهدات ملموس یا همان تجربه جهان است. برای مثال، پژوهشگران بامستندسازی و تجربه چگونگی گردآوری اطلاعات توسط روزنامه‌نگاران و پاسخ به این اخبار توسط خوانندگان، یکی از پیش شرطهای لازم و نه کافی پژوهش تجربی را فراهم می‌آورند.

۲. وضعیت واقعی این مستندسازی موضوع استنتاج است. فقط با مشخص کردن و مفهومی کردن این مواد تجربی به عنوان سند وقایع می‌توان واقعیت آنها و همراهی آنها در جریان ارتباطات را تحقق بخشید.

۳. حوزه امر واقع، شمول بیشتری از امر تجربی و امر واقعی دارد. پژوهش در پی استقرار سازوکارهایی برای پرداختن به رخدادهاست. به این ترتیب، پژوهش هم می‌تواند بخشی از واقعیت را درک، مستندسازی و مقوله‌بندی کند و هم توان تبیین آن را دارد.

در نتیجه، تجربه‌ها، رخدادها و سازوکارها همگی واقعی هستند. تجربه‌ها ممکن است به عنوان مدرک واقع بر پژوهشگر "فشار" وارد آورند. اما کار پژوهش عبارت از "مقاومت" و "کشیدن" است - استنتاج مکانیسمها و سازوکارهای زیرین با کار نظری و روش شناختی بسیار.

امر واقعی	امر واقع	امر تجربی	
x	x	x	تجربه‌ها
x	x	x	رخدادها
	x		سازوکارها

نمودار ۴

احتمالات

یک مثال مهم از مفهومی که به کمک ایجاد و توسعه الگوی فرانظری و فراگفتاری و ایجاد گفت و گو میان پارادایمهای کمی و کیفی می‌آید، "احتمال" است. همانطور که در تحلیل کلاسیک هکینگ (۱۹۷۵) آمده است، این مفهوم به تدریج در فلسفه و علوم تجربی مدرن، معنایی پرابهام یافت، در واقع تفکر بسیار پیرامون احتمال، به دو معنای متمایز از هم و نتایج و مسائل جدیدی در حوزه پژوهش انجامیده است:

۱. احتمالات آماری که با بسامدهای نسبی معین شده در رویه های تحلیلی سروکار دارد. در اینجا، هدف آن است که فراسوی شکهای منطقی، اعلام شود که پیکربندیهای خاص از یافته ها (تجربی) می توانند رخ دهند.

۲. احتمال شناختی به "درجه ای از باور با ضمانت شاهد" (ص ۱) می پردازد. در اینجا، مفهوم احتمال به رخداد های "واقعی" و سازوکارهای واقع اعمال می شود و مدرک تجربی شاهد آن است.

همه پژوهشهای تجربی الزاما "جهان خردی" از تجربه را با ارجاع به "جهان کلانی" از نظریه بررسی می کنند. بخشی از روش شناسیهای کمی و کیفی را می توان با ارجاع به ادراک آنها و رویکرد آنها به جهان خرد تجربی تعریف کرد. نمودار ۵ نشان می دهد که چگونه جمعیتها و نمونه های پروژه های کمی دو سطح از جهان تجربی را شکل می دهند که هر سطح از آن نمایانگر مجموعه واحدهای به نسبت خود بسته ای است. در باقتها، موارد، و مصاحبه شوندگان بنا بر اصول متفاوت نمونه گیری تبدیل به ایزه های تحلیل می شوند. در تعیین دو جانبه شرایط و اساس چنین واحدهایی در شبکه ها هم انتخاب آنها و هم پرسشهای کیفی پژوهش شکل می گیرد.

تجربه ها	جهان خرد تجربی	
رخداد ها	حد متوسط پدیده های فرهنگی و اجتماعی	طرحهای روش شناختی و انتخاب ها
سازوکارها	جهان کلان نظری پدیده های فرهنگی و اجتماعی	چارچوبهای نظری بنیادهای مفهومی

نمودار ۵- جهانهای خرد تجربی، جهانهای کلان نظری

شیوه‌های گوناگون گردآوری و تحلیل اطلاعات متداعی باسنتهای پژوهش کمی و کیفی بیانگر ابزارهای مختلف کسب تجربه پیرامون زوایای خاص حوزه رسانه‌هاست. آنچه دو قالب اصلی پژوهش تجربی پیرامون تولید، متون، دریافت و بافتهای رسانه‌ای را به هم مرتبط و باهم متحد می‌سازد آن است که هر دو به حد متوسط پدیده‌های فرهنگی و اجتماعی می‌پردازند که مستندسازی دقیق (تجربه میدانی) و نظریه‌پردازی کلان (سازوکارهای نظری) را طلب می‌کنند. در نهایت، سازوکارهای فرهنگ مدرن و ارتباطات رسانه‌ای هر دو سنت را به خود مشغول ساخته است و با همکاری هم می‌توانند راه را برای پژوهشهای بیشتر هموار کنند.

همگرایی در عمل: سه رویکرد

در طول دهه گذشته، راههای مختلف ترکیب روشهای کمی و کیفی انتشار یافته است. (برای مثال، برنارد؛ ۱۹۹۵؛ برانن؛ ۱۹۹۲؛ کرسول؛ ۱۹۹۴؛ مایلز و هویرمان؛ ۱۹۹۴؛ تشکری و ندلی؛ ۱۹۹۸). بسیاری از این رویکردها، ارزش انتقال به حوزه پژوهشهای ارتباطات و رسانه‌ها را دارند. در نتیجه، امکان تعیین سه قالب اصلی برای ترکیب روشهای کمی و کیفی وجود دارد (هامرسلی؛ ۱۹۹۶، صص ۸-۱۶۷).

۱. تسهیل. به صورت سنتی اجزای روشهای کمی و کیفی را به عنوان مراحل به نسبت مستقل یک فرایند، لحاظ کرده‌اند. معمولاً در پژوهشهای پیمایشی و دیگر پژوهشهای کمی یک مطالعه مقدماتی کیفی انجام می‌گیرد. هدف از این کار نیل به مقولات و صورت‌بندیهایی است که برای پاسخگویان قابل فهم و معنادار باشد. گاه یک فاز کمی می‌تواند مسیر تحلیل عمقی بعدی را هموار کند.

۲. مثلث‌بندی. مثلث‌بندی الگویی است که به‌ویژه توسط دنزین (۱۹۷۰، ۱۹۸۹) مطرح شده است و برای نیل به چشم‌اندازهای مختلف از یک پدیده واحد به کار می‌رود. این راهبرد، در تلاش برای تصدیق و اعتباربخشی به یافته‌ها، به بخشهایی همچون پایایی و اعتبار می‌پردازد. مثلث‌بندی را می‌توان از طریق مجموعه داده‌های مختلف پژوهشگران مختلف و روش‌شناسیهای مختلف انجام داد. (پیشنهاد دیگر دنزین مبنی بر اینکه می‌توان نظریه‌ها را هم مثلث‌بندی کرد، مسئله‌ساز است چرا که هر چارچوب نظری حول یک منظر و دیدگاه خاص و منفرد شکل گرفته است.)

۳. مکملی. چالش برانگیزترین و تا به حال متروک‌ترین گزینه مکملی است. روش شناسیهای متفاوت می‌توانند برای بررسی وجوه متفاوت یک پرسش پژوهشی به کار روند. در نهایت می‌توان روش شناسیها و یافته‌ها را با ارجاع به یک چارچوب نظری مشترک با هم جمع کرد. وجود "جبهه‌های" علمی، امکان حتی بررسی استعدادهای مکملی را ضایع کرده است. با وجود این مطالعات کلاسیکی همچون کانتریل و دیگران (۱۹۴۰) و پیشرفتهای اخیر در مطالعات رسانه‌ها بیانگر آن است که مکملی را می‌توان و باید یکی از ویژگیهای مهم کار پژوهشی در آینده دانست. □

این مقاله ترجمه بخش سوم فصل سوم کتاب زیر است:

A Handbook of Media and Communication Research", Klaus Bruhn Jensen (editor),
Routledge Publications, 2002

منابع

- Alexander, J. and Giesen, B. (1987) "From Reduction to Linkage: The Long View of the Micro-Macro Link", in J. Alexander, B. Giesen, R. Münch, and N. Smelser (eds) *The Micro-Macro Link*.
- Alvesson, M. and Skoldberg, K. (2000) *Reflexive Methodology: New Vistas for Qualitative Research*, London: Sage.
- Archer, M., Bhaskar, R., Collier, A., Lawson, T., and Norrie, A. (eds) (1998) *Critical Realism: Essential Readings*, London: Routledge.
- Berman, M. (1982) *All That Is Solid Melts into Air: The Experience of Modernity*, London: Verso.
- Bernard, H.R. (1995) *Research Methods in Anthropology: Qualitative and Quantitative Approaches*, Walnut Creek, CA: Alta Mira Press.
- Black, T.R. (1999) *Doing Quantitative Research in the Social Sciences*, London: Sage.
- Blaikie, N. (1993) *Approaches to Social Enquiry*, Cambridge: Polity Press.
- Brannen, J. (ed) (1992) *Mixing Methods: Qualitative and Quantitative Research*, Aldershot: Avebury.

- Bruner, J. (1986) *Actual Minds, Possible Worlds*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Cantril, H., Gauder, H., and Herzog H. (1940) *The Invasion From Mars*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Conant J. and Haugeland, J. (eds) (2000) *Thomas S. Kuhn: The Road Since Structure*, New York: Basic Books.
- Creswell, J. W. (1994) *Research Design: Qualitative and Quantitative Approaches*, Thousand Oaks, CA: Sage.
- Denzin, N. (1989) *The Research Act: A Theoretical Introduction to Sociological Methods* (3rd edn), Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
- Eco, U. (1984) *Semiotics and the Philosophy of Language*. London: Macmillan.
- Eysenck, M.W. and Keane, M.T. (1995) *Cognitive Psychology: A Student's Handbook* (3rd edn), Hove, Sussex: Psychology Press.
- Fielding, N. G. and Lee, R.M. (1998) *Computer Analysis and Qualitative Research*, London: Sage.
- Flick, U. (1998) *An Introduction to Qualitative Research*, London: Sage.
- Furnham, A. (1988) *Lay Theories: Everyday Understanding of Problems in the Social Sciences*, Oxford: Pergamon Press.
- Giddens, A. (1984) *The Constitution of Society*, Berkeley: University of California Press.
- Guba, E. G. and Lincoln, Y.S. (1994) "Competing Paradigms in Qualitative Research," in N. Denzin and Y.S. Lincoln (eds), *Handbook of Qualitative Research*, Thousand Oaks, CA: Sage.
- Hacking, I. (1975) *The Emergence of Probability*, London: Cambridge University Press.
- Hacking, I. (1983) *Representing and Intervening: Introductory Topics in the Philosophy of natural Science*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hammersley, M. (1989) *The Dilemma of Qualitative Method: Herbert Blumer and the Chicago Tradition*, London: Routledge.
- Hammersley, M. (1995) *The Politics of Social Research*, London: Sage.
- Hammersley, M. (1996) "The Relationship Between Qualitative and Quantitative Research: Paradigm Loyalty Versus Methodological Eclecticism," in J. T.E. Richardson (ed.) *Handbook of*

Qualitative Research Methods for Psychology and the Social Sciences, Leicester: British Psychological Society.

Hanson N.R. (1958) *Patterns of Discovery: An Inquiry into the Conceptual Foundations of Science*, Cambridge: Cambridge University Press.

Hempel, C.G. and Oppenheim, P. (1988) "Studies in the Logic of Explanation," in J. Pitt (ed.) *Theories of Explanation*, New York: Oxford University Press [orig. publ. 1948].

Höijer, B. (1990) "Studying Viewers" Reception of Television Programmes: Theoretical and Methodological Considerations," *European Journal of Communication*, 5 (1): 29-56.

Jankowski, N. W. and Wester, F. (1991) "The Qualitative Tradition in Social Science Inquiry: Contributions to Mass Communication Research," in K. B. Jensen and N.W. Jankowski (eds) *A Handbook of Qualitative Methodologies for Mass Communication Research*, London: Routledge.

Jensen, K.B. (1995) *The Social Semiotics of Mass Communication*, London: Sage.

Kirk, J. and Miller, M. (1986) *Reliability and Validity in Qualitative Research*, Beverly Hills.

Kuhn, T.S. (1970) *The Structure of Scientific Revolutions* (revised edn), Chicago, IL: University of Chicago Press [orig. publ. 1962].

Kvale, S. (1996) *InterViews: An Introduction to Qualitative Research Interviewing*, Thousand Oaks, CA: Sage.

Latour, B. (1987) *Science in Action*, Milton Keynes: Open University Press.

Lincoln, Y.S. and Guba, E.G. (1985) *Naturalistic Inquiry*, London: Sage.

McCombs, M.E. and Shaw, D.L. (1972) "The Agenda-Setting Function of the Press," *Public Opinion Quarterly*, 63: 176-187.

Mead, G. H. (1934) *Mind, Self, and Society*, Chicago, IL: University of Chicago Press

Megarry, T. (1995) *Society in Prehistory: The Origins of Human Culture*, London: Macmillan.

Miles, M. B. and Huberman, A.M. (1994) *Qualitative Data Analysis: An Expanded Sourcebook* (2nd edn), Thousand Oaks, CA: Sage.

Mill, J.S. (1973-1974) *Collected Works of John Stuart Mill* (Vols 7 and 8), Toronto: University of Toronto Press.

- Neuman, W.R., Just, M., and Crigler, A.N. (1992) *Common Knowledge: News and the Construction of Political Meaning*, Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Pavitt, C. (1999) "The Third Way: Scientific Realism and Communication Theory," *Communication Theory*, 9 (2):162-188.
- Peirce, C. S. (1986) *Writings of Charles S. Peirce (Vol.3)*, Bloomington: Indiana University Press.
- Pitt, J. (ed.) (1988) *Theories of Explanation*, New York: Oxford University Press.
- Popper, K. R. (1972) *The Logic of Scientific Discovery*, London: Hutchinson [orig. publ, 1934]
- Portter, J. (1996) *Representing Reality. Discourse, Rhetoric and Social Construction*, London: Sage.
- Radway, J. (1984) *Reading the Romance: Women, Patriarchy, and Popular Literature*, Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- Ritchie, D. (1999) "Probably, Probably Not: Rhetoric and Interpretation in Communication Research", Paper Presented at the International Communication Association Conference, San Francisco, CA.
- Sebeok, T.A. and Umiker-Sebeok, J. (1983) "You Know My Method": A Juxtaposition of Charles S. Peirce and Sherlock Holmes", in U.Eco and T.A. Sebeok (eds) *The Sign of Three*, Bloomington: Indiana University Press.
- Tashakkori, A. and Teddlie, C. (1998) *Mixed Methodology: Combining Qualitative and Quantitative Approaches*, Thousand Oaks, CA: Sage.
- Weber, M. (1964) *The Theory of Social and Economic Organization*, New York: The Free Press.
- Wober, J.M. (1981) "Psychology in the Future of Broadcasting Research", *Bulletin of the British Psychological Society*, 34: 409-412.
- Yin, R.K. (1994) *Case Study Research: Design and Methods (2nd edn)*, Thousand Oask, CA: Sage.